

## مبانی تکوینی و اعتباری در عقاید و معارف شیعی

### دیدگاه مشهور: عدم راهیابی اعتبار در عقاید

پیش‌تر بیان شد که بنابر دیدگاه مشهور، بلکه اکثر اصولیان، مقوله اعتباریات در حوزه عقاید راه ندارد و از جهت ثبوت مولویت نیز چنین است. استدلال مشهور آن است که چنین فرضی مستلزم دور خواهد بود؛ برای مثال، در باب توحید، اگر بخواهیم مولویت خداوند را از راه اعتبار ثابت کنیم، به دور می‌انجامد. همچنین در باب نبوت، پیش از آنکه نبوت پیامبری ثابت شود، چگونه می‌توان از مولویت او سخن گفت؟ این همان مَثَل مشهور است که می‌گوید: «سَبَّتِ الْعَرْشَ ثُمَّ انْقَشَ»؛<sup>1</sup> یعنی ابتدا باید اصل نبوت را اثبات کرد و سپس از لوازم آن، همچون مولویت، سخن به میان آورد.

**خلاصه:** بحث حاضر در صدد تبیین مبانی علما در این مسئله است، نه بیان دیدگاه مختار. چنان‌که بیان شد، دیدگاه مشهور بر همین مبنا استوار است و بزرگانی چون محقق خوانساری<sup>2</sup> نیز در مباحثی چون تنبیهات خبر واحد و انسداد، به این نکته اشاره کرده‌اند که در حوزه عقاید، راهی برای نفوذ اعتباریات وجود ندارد. بنابر دیدگاه مشهور، تعبد و اعتبار، مختص احکام شرعی در فروع دین است.

**نکته:** برای مثال، وجوب صلات یک حکم اعتباری و قانونی است و مانند سایر احکام فرعی، ماهیتی اعتباری دارد؛ اما معرفت به این وجوب و اقرار به آن، از اصول دین شمرده می‌شود.

بنابراین، ویژگی ارکان فروع دین در همین نقطه آشکار می‌شود. تفاوت این ارکان با سایر اصول دین (توحید، نبوت، امامت و معاد) در این است که هرچند شناخت و اقرار به آن‌ها جزئی از اصول دین است، اما متعلق آن‌ها اعمال و افعال جوارحی است که در دایره فروع دین قرار می‌گیرند و ماهیتی اعتباری دارند. بدین ترتیب، ارکان فروع در مرز میان عقاید و احکام عملی قرار می‌گیرند.

**نتیجه:** بنابر دیدگاه مشهور، که بزرگانی چون مرحوم خوانساری، سید محمدصادق روحانی<sup>3</sup> و شیخ محمدرضا مظفر<sup>4</sup> نیز بر آن تأکید دارند، احکام در حوزه عقاید، اعتباری نیستند. توحید، امری تکوینی است؛ چه خود حقیقت توحید، چه حکم و الزام به معرفت آن. همچنین نبوت، امامت، معاد و الزام به شناخت آن‌ها، هیچ‌یک ماهیتی اعتباری ندارند، بلکه همگی اموری تکوینی و مبتنی بر ادراکات حقیقی هستند.

### ماهیت تکوینی دین و ولایت الهی

دین در این ساحت، یک ارشاد تعبیدی صرف نیست، بلکه ارشادی مولوی است که از ولایت تکوینی نشئت می‌گیرد، نه ولایت تشریعی اعتباری. این همان ولایت تکوینی است که دین در معنای جامع خود بر آن استوار است.

<sup>1</sup> این مَثَل عربی به معنای آن است که «ابتدا تخت را بساز، سپس آن را نقاشی کن» و کنایه از لزوم رعایت ترتیب منطقی در امور است. در اینجا، اثبات نبوت (ساختن تخت) بر فرض مولویت (نقاشی کردن) مقدم است.

<sup>2</sup> احتمالاً مراد، سید احمد خوانساری (م 1405 ق) است. برای تفصیل دیدگاه‌های ایشان در این ابواب ر.ک: خوانساری، سید احمد. جامع المدارک فی شرح مختصر النافع. تحقیق علی‌اکبر غفاری، چاپ 2، مکتبه الصدوق، 1405 ق.

<sup>3</sup> از مراجع تقلید معاصر (م 1401 ش) که در آثار اصولی خود به این مباحث پرداخته است.

<sup>4</sup> عالم و محقق برجسته (م 1383 ق)، صاحب آثار معروفی چون اصول الفقه و المنطق.

**شاهد آن:** آیه شریفه (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا) (البقرة: 257) به همین ولایت تکوینی اشاره دارد، نه یک ولایت اعتباری. بنابراین، مولویت حاکم بر این دین، مولویت تکوینی است. دیانت در این معنا، عبارت است از عبودیت، کرنش، انقیاد و خضوع در برابر عظمت و هیبت تکوینی خداوند. چنین دینی بر فرض و اعتبار استوار نیست، بلکه حقیقتی است که از متن تکوین برمی‌خیزد.

**توجه:** گزاره‌های اخباری در دین، برخلاف گزاره‌های انشایی (تشریعی)، ماهیتی تکوینی و برهانی دارند. در مقام ثبوت نیز، مولویت خداوند و پیامبر (ص) مولویت تکوینی است. ولایت در آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) (المائدة: 55) دارای دو بُعد تکوینی و تشریعی است. بُعد تکوینی آن به حوزه عقاید بازمی‌گردد، درحالی‌که بُعد تشریعی آن، که در آیاتی نظیر (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (النساء: 59) تجلی می‌یابد، یک فرمان تعبدی است.

عالم غیب، از جمله بهشت و جهنم، امری تکوینی است نه اعتباری. علم ما به این امور، هرچند اجمالی و مبتنی بر اخبار الهی و براهین کلی است، اما از سنخ ادراکات حقیقی است.

**نکته:** در اینجا، موضوع سؤال، خود بهشت و جهنم نیست، بلکه حقیقتی فراتر از آن است. آیه شریفه می‌فرماید: (عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ) (النبا: 1-2). این «نبا عظیم» همان ولایت است؛ یعنی «قسیم النار و الجنة».<sup>5</sup>

**مثال:** این مسئله را می‌توان با مثال دادگاه روشن ساخت. هنگامی که شخصی وارد دادگاه می‌شود، اصل توجه او به دیوار، سقف یا پنجره‌های دادگاه نیست، بلکه به قاضی و شهود است. قیامت نیز با همه اوصافش از قبیل صراط، میزان، حشر و نشر، و سرانجامش که بهشت یا دوزخ است، همانند بنای دادگاه است. اما اصل حساب و کتاب و طرف اصلی، داور آن صحنه و کلیددار بهشت و دوزخ است؛ اوست که به نمایندگی از خداوند، سرنوشت نهایی را رقم می‌زند.

**فایده معترضه:** این تفسیر از «نبا عظیم» با مضامین سوره تکوین نیز هماهنگی دارد. در آنجا نیز پرسش اصلی از «نعمیم» است که در روایات به ولایت تفسیر شده است.<sup>6</sup> اکنون به اصل بحث بازگردیم.

## ریشه تکوینی احکام و نقد اقتصادهای اعتباری

بنابر دیدگاه این بزرگان، در اصول بنیادین دین، نه قانون اعتباری راه دارد، نه مولویت تشریعی؛ هرچه هست، تکوینی است. جزا و پاداش و همچنین قهاریت و سیطره الهی نیز امری تکوینی هستند. این حقیقت، با مفاد آیه شریفه (فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) (الروم: 30) همسو است. اصل دین همان فطرت است و این دو، انطباق کامل با یکدیگر دارند. به همین دلیل است که فقها معتقدند ملاکات تشریع احکام در تمامی ابواب فقه، از عبادات گرفته تا معاملات، ریشه در امور فطری و تکوینی دارند.

<sup>5</sup> در روایات متعددی از اهل بیت (ع)، «نبا عظیم» به ولایت امیرالمؤمنین (ع) تفسیر شده است. از جمله، امام صادق (ع) فرمودند: «النَّبَاُ الْعَظِيمُ الْوَلَايَةُ». ر.ک: کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*. تحقیق علی‌اکبر غفاری، چاپ 4، دارالکتب الاسلامیه، 1407 ق، ج 1، ص 419، ح 34.

<sup>6</sup> ر.ک: قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر القمی*. تحقیق سید طیب موسوی جزائری، چاپ 4، دارالکتاب، 1404 ق، ج 2، ص 441.

این سازوکارهای نوین، همگی مصادیق قمار هستند؛ معاملاتی بی‌دلیل و بی‌هدف که بر پایه بخت‌آزمایی استوارند. ماهیت قمار نیز همین است که فردی فقیر را یک‌شبه ثروتمند و ثروتمندی را به خاک سیاه می‌نشانند. این پدیده‌ها که قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به‌شدت از آن‌ها برحذر داشته‌اند،<sup>7</sup> ریشه اقتصادهای سرطانی معاصر هستند. اقتصاد دولت‌های سرمایه‌دار در واقع از درون فروپاشیده است و آنچه آن‌ها را سرپا نگه داشته، چپاول ثروت ملت‌ها، به‌ویژه از منطقه خاورمیانه است؛ اما اقتصاد فعال و حقیقی آنان درآمدزا نیست و تماماً بر غارت استوار است و این روند رو به افزایش خواهد بود. کافی است برای مدتی کوتاه جلوی این چپاولگری گرفته شود تا پوکی و شکنندگی اقتصاد آنان بر همگان آشکار گردد. این همان نکته‌ای است که در مواضع مختلف به آن اشاره کرده‌ایم و در مباحث اقتصادی به‌تفصیل از آن سخن خواهیم گفت. از این رو، حقانیت دین خدا و احکام آن، خود یک معجزه است.

در شرایطی که قدرت‌های سرطانی دست بالا را دارند، اگر امامت و حاکمیت عدل مستقر نشود، این وضع ادامه خواهد یافت. طوفان مالی سال ۲۰۰۸ میلادی، سونامی ویرانگری بود که آثار آن همچنان باقی است. در مقابل، احکام شیعی مبتنی بر قاعده‌ای است که عدلیه و امامیه بر آن اتفاق نظر دارند: «الْأَحْكَامُ تَابِعَةٌ لِلْمَصَالِحِ وَالْمَفَاسِدِ التَّكْوِينِيَّةِ».<sup>8</sup> بر این اساس، حتی در حوزه فقه نیز بنیاد احکام، امری تکوینی است نه اعتباری. بخش اصلی دین، تکوینی است، مولویت آن تکوینی است و جزا و پاداش آن نیز تکوینی است. پس دین و دیانت ذیل باب سرپرستی تکوینی خداوند تعریف می‌شود. وقتی خداوند خود را (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) (الفاتحة - 4) معرفی می‌کند، این مالکیت اعتباری نیست، بلکه یک مالکیت حقیقی و تکوینی است. دیانت امری واقعی است و مُلک خداوند نیز مُلکی واقعی است، نه اعتباری.

از آنجاکه ذهن ما با مفهوم «اعتبار» و «قانون اعتباری» انس بسیاری یافته، می‌کوشیم همه‌چیز را با این عینک تحلیل و ارزیابی کنیم؛ درحالی‌که این‌گونه نیست و میزان اصلی، خود تکوین است. اصل دین و دیانت، امری تکوینی است.

**نتیجه آنکه:** بنا بر نظر مشهور، در حیطه عقاید، اعتبار نه ثبوتاً و نه اثباتاً راهی ندارد؛ زیرا این حوزه، عرصه موازن عقلی است که البته در پرتو هدایت تکوینی خداوند معنا می‌یابد. این حقیقت در خطبه امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز منعکس شده است، آنجا که فلسفه بعثت انبیا را اموری تکوینی معرفی می‌کند، نه اعتباری: - ارشاد تکوینی - تعلیم تکوینی - توانمندسازی برای درک فطرت تکوینی - برانگیختن گنجینه‌های خرد (دفائن عقول)<sup>9</sup> - تنبیه ارشادی - و یادآوری نعمت‌های فراموش‌شده تکوینی بنابراین، تاروپود رسالت و نبوت امری تکوینی است و انتقال حقایق تکوینی در پرتو تعالیمی معجزه‌آسا صورت می‌گیرد.

**شاهد دیگر:** روایتی است که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است. زبان دین، زبان تکوین و زبان عقل است؛ اما سطح دروس عقلی که در کلاس وحی ارائه می‌شود، بسیار فراتر از فرآورده‌های عقل

<sup>7</sup> برای نمونه، قرآن کریم قمار (میسر) را در کنار شرب خمر و بت‌پرستی، عملی پلید و از کارهای شیطان می‌شمارد. ر.ک: (المائدة - 90).

<sup>8</sup> این قاعده از اصول بنیادین فقه شیعه است که بیان می‌کند احکام شرعی بر اساس مصالح و مفاسد واقعی و نفس‌الامری (تکوینی) جعل شده‌اند، نه بر اساس ملاحظات صرفاً قراردادی. برای تفصیل ر.ک: مباحث حکمت و علت در کتب اصول فقه.

<sup>9</sup> این تعبیر برگرفته از خطبه اول نهج‌البلاغه است: «... وَ يُثْبِتُوا لَهُمُ دَفَائِنَ الْعُقُولِ». شریف الرضی، محمد بن حسین. نهج‌البلاغه. تحقیق صبحی صالح، چاپ اول، هجرت، ۱۴۱۴ ق، ص ۴۳، خطبه ۱.

بشری است. در روایتی که در اواخر کتاب «العقل و الجهل» از کتاب الکافی آمده است،<sup>10</sup> امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید که عقل درمی‌یابد که برای ادامه مسیر نیازمند هدایت تکوینی وحی است.

**نکته اینجاست:** عقل بشری به تنهایی و بدون استمداد از وحی، تنها در حوزه بدیهیات حجیت دارد و با همین سرمایه اولیه می‌تواند به ضرورت وحی پی ببرد. اما دایره بدیهیات عقلی محدود است و شکوفا کردن این سرمایه عظیم، تنها با کمک تعالیم تکوینی و ارشاد وحی ممکن است. از اینجا روشن می‌شود که حجیت ارشادی و عقلانیت وحیانی، مرتبه‌ای فراتر از حجیت اعتباری دارد. اینجاست که منطق معرفتی معجزه‌آسای وحی خود را نشان می‌دهد؛ منطقی که بر «علم» پافشاری می‌کند، همان‌گونه که قرآن کریم بر آن تأکید دارد.

**مثال:** قرآن در نقد روش معرفتی نادرست می‌فرماید: (بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ) (یونس - 39). این آیه یک اصل معرفتی را پایمیزی می‌کند. همچنین در آیه‌ای دیگر که حضرت زینب (سلام الله علیها) در مجلس یزید به آن استناد کردند، آمده است: (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاءُوا السُّوءَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ) (الروم - 10). این آیه نشان می‌دهد که تصدیق و تکذیب، تنها تابع مقدمات فکری نیست، بلکه کردار و پاکی و پلیدی روح انسان نیز در آن دخیل است. از این منظر، منطق ارسطویی که صرفاً بر صورت استدلال تکیه دارد، ناقص است. وحی می‌آموزد که علم و عمل باید در کنار هم قرار گیرند تا انسان به رستگاری و راه راستین دست یابد.

**خلاصه کلام** امام صادق (علیه السلام) این است که شروع دین‌داری باید با عقل باشد که راهنماست؛ اما در ادامه، وحی به عنوان معلم تکوینی، انسان را به نهایت علم و قدرت رهنمون می‌شود. در این نگاه، رابطه میان عقل مخلوق و خالق، رابطه متعلم و معلم است. این رابطه نیز تعبدی صرف نیست، بلکه بر اساس مولویت و تعلیم تکوینی استوار است، همان‌طور که قرآن می‌فرماید: (وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَكُمُ اللَّهُ) (البقرة - 282). این یک رابطه علمی است.

**توجه:** حتی «اعتبار واقعی» در فروع دین نیز در حقیقت نوعی «اماره» است؛ یعنی کاشف ظنی از مصالح و مفاسد واقعی است و این کشف، غالبی است و ممکن است گاهی تخلف کند. بنابراین، حتی قانون ثبوتی در فروع نیز ماهیتی شبیه به اماره‌ای بسیار قوی دارد. این مبحثی است که بر مبنای دیدگاه متکلمان و فقها قابل شرح است که چگونه در علم کلام و عقاید، اعتبار راهی ندارد.

بزرگانی چون شیخ محمدحسین کمپانی،<sup>11</sup> میرزای نائینی<sup>12</sup> و آخوند خراسانی<sup>13</sup> در آثار خود به این مباحث پرداخته‌اند. خلاصه کلام آنان، به‌ویژه کمپانی و نائینی، این است که اعتبار در جایی معنا می‌یابد که دسترسی به علم یقینی به واقع و تکوین ممکن نباشد. اما در حیطه عقاید که جایگاه مولویت تکوینی خداوند است، جایی برای اعتبار نیست.

<sup>10</sup> کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. تحقیق علی‌اکبر غفاری، چاپ 4، دارالکتب الاسلامیه، 1407 ق، ج 1، ص 28، باب «أن العقل و قائه»، ح 34. متن روایت مورد اشاره با توصیفات سخنان تطبیق داده شد.

<sup>11</sup> شیخ محمدحسین غروی اصفهانی (م 1361 ق)، معروف به کمپانی، از فقها، اصولیان و فلاسفه بزرگ شیعه و از شاگردان برجسته آخوند خراسانی.

<sup>12</sup> میرزا محمدحسین نائینی (م 1355 ق)، از مراجع تقلید و فقهای نامدار شیعه و از نظریه‌پردازان برجسته علم اصول فقه.

<sup>13</sup> ملا محمدکاظم خراسانی (م 1329 ق)، معروف به آخوند خراسانی، از بزرگ‌ترین علمای اصول فقه شیعه و صاحب کتاب گرانسنگ کفایة الاصول.

بنابراین، زبان معارف دینی، تماماً زبان عقلی است و احکام آن نیز عقلی است؛ البته با تعالیم و داده‌های وحیانی و معلمی از جانب وحی. این بیانات به زبان عقل و از طریق کانال عقل ارائه می‌شوند. این اشتباه بزرگی است که بیانات قرآن و روایات در حوزه عقاید را بیانات تعبدی و اعتباری بپنداریم.

## برتری زبان عقلی وحی بر دستاوردهای بشری

این تصور که بیانات قرآن و روایات در عقاید، تعبدی و اعتباری باشند، خطایی بزرگ است. این بیانات اعتباری نیستند، بلکه تکوینی و به زبان عقل‌اند؛ در دسترس عقل قرار دارند، اما فوق عقل متعارف بشری هستند. عوالم و مطالب بر همین اساس تبیین می‌شوند. قاعده «لا جبر و لا تفویض»<sup>14</sup> نیز از همین دست است. کیفیتی که این قاعده در بیانات شیعه و اهل بیت (علیهم السلام) تبیین شده، در آثار ارسطو، فارابی، معتزله، افلاطون و سقراط یافت نمی‌شود. حتی فلاسفه مسلمان نیز، با وجود جایگاه فلسفی‌شان، در بیان مسئله نفی جبر به عمقی که در بیانات عقلی اهل بیت (علیهم السلام) آمده است، نرسیده‌اند.

**شاهد:** اگر به آثار بزرگانی چون بوعلی سینا و فارابی، که به تشیع منتسب‌اند، بنگریم، درمی‌یابیم که این عمق، برهانی تاریخی بر اعجاز علمی وحی اهل بیت (علیهم السلام) است. این امری قطعی است. به بیان مرحوم نائینی<sup>15</sup>، که در مواضعی به دقایق عقلی بیانات اهل بیت (علیهم السلام) در عقاید اشاره کرده‌اند، این تمایز همچنان پابرجاست. این مطلب در مباحث الفاظ از کتاب *أجود التقريرات*<sup>16</sup> نیز به تنهایی مطرح شده است. چنین بیان دقیق و ضابطه‌مندی نه در فلسفه مشاء، نه در فلسفه کانت و نه در فلسفه هند وجود ندارد. سامانه «زبان قلب» که در قرآن و روایات مطرح است، با آنچه در تصوف هندی و دیگر مکاتب عرفانی یافت می‌شود، تفاوت ماهوی دارد.

**نکته:** انسان باید با این پرسش به خود بازگردد و خوشتن را در پرتو معجزات وحی بازخوانی کند: آیا تو یک وجود واحد و یکپارچه‌ای یا چندگانه؟ آیات کریمه‌ای چون (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا) (التحریم: 6) و (اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا) (الإسراء: 14) به همین دوگانگی یا چندگانگی در وجود انسان اشاره دارند. این ژرفای نفس و مراتب گوناگون آن، از معجزات عرفان قرآنی است که در دیگر مکاتب فکری و عرفانی به این گستردگی یافت نمی‌شود.

**مثال:** اگر فردی متخصص در علوم معنوی و ریاضت‌های روحی، به مقایسه میان کتاب انجیل و صحیفه سجادیه بپردازد، حتی با فرض اینکه محکّمات انجیل از تحریف مصون مانده باشد، بدون تعصب درخواهد یافت که فاصله میان داده‌های روحی این دو کتاب تا چه حد است؛ فاصله‌ای که عظمت مقام حضرت زین‌العابدین (علیه السلام) را در قیاس با حضرت عیسی (علیه السلام) آشکار می‌سازد. خداوند سید مجتبی موسوی لاری<sup>17</sup> را رحمت کند که حدود پنجاه سال از عمر خود را صرف ترویج معارف

<sup>14</sup> این قاعده برگرفته از روایات متعددی است، از جمله روایت امام صادق (علیه السلام) که فرمودند: «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ وَلَا أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ». (کلینی، محمد بن یعقوب. *الکافی*. تحقیق علی‌اکبر غفاری، چاپ چهارم، دارالکتب الاسلامیه، 1407 ق، ج 1، ص 160، باب «الجبر و القدر و الأمر بین الأمرین»، ح 13).

<sup>15</sup> میرزا محمدحسین غروی نائینی (1277-1355 ق)، از مراجع تقلید و اصولیان برجسته شیعه در قرن چهاردهم هجری.

<sup>16</sup> این کتاب، تقریرات درس اصول فقه میرزای نائینی به قلم شاگردش، آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی (1317-1413 ق) است.

<sup>17</sup> سید مجتبی موسوی لاری (1314-1391 ش)، اندیشمند و نویسنده شیعه که آثار او به زبان‌های مختلف ترجمه و در سطح جهانی منتشر شده است.

اهل بیت (علیهم السلام) در میان نخبگان جهان کرد. ایشان نامه‌ای را به من نشان دادند که فردی برای پاپ نوشته بود. فارغ از صحت و سقم این داستان، خود نامه که بر روی اوراق رسمی واتیکان بود، این‌گونه ترجمه شده بود: «درست است که ما مدعی هستیم حضرت عیسی (علیه السلام) سرور عرفاست، اما این امام زین‌العابدین (علیه السلام) است که برای رسیدن به مقام، باید او را امام و پیشوای خود قرار داد».

**توجه:** این موارد را به عنوان برهان قطعی نمی‌آوریم، بلکه «مُنَبَّه» و زمینه‌ای برای تأمل در یک پروژه تحقیقی تطبیقی است. کسی که در علوم و ریاضت‌های روحی زبردست است، می‌تواند صحیفه سجادیه را با انجیل مقایسه کند و فرمول‌های معنوی نهفته در ادعیه آن را استخراج نماید تا به هرم معرفتی و سامانه منسجم آن پی ببرد. بسیاری از دوستان مبلغ نقل می‌کنند که برخی کشیشان در زندان‌های کانادا و آمریکا، بخش‌هایی از صحیفه سجادیه را به زبان انگلیسی برای زندانیان می‌خوانند. همچنین یکی از علمای فعال در آلمان که پیش‌تر مسئول فرهنگی عتبه عسکرین (علیهما السلام) بود، نقل می‌کند که با یکی از مشاوران پاپ که کشیشی لبنانی-اروپایی است، ارتباط دارد. این کشیش<sup>18</sup> چندین کتاب درباره حضرت زهرا، حضرت زینب و حضرت ابوالفضل العباس (علیهم السلام) نوشته و در آن‌ها به صراحت بیان کرده که استعدادی که خداوند به حضرت زینب (سلام الله علیها) عطا کرده، از استعداد بسیاری از انبیا بالاتر است و مقام حضرت فاطمه (سلام الله علیها) از حضرت مریم (سلام الله علیها) برتر است. همچنین برخی از علمای معاصر از یکی از نزدیکان پاپ‌های پیشین نقل کرده‌اند که او به صورت پنهانی شاهد بوده است که سه پاپ متوالی در خلوت عبادت خود، با دعا‌های صحیفه سجادیه با خداوند راز و نیاز می‌کرده‌اند، نه با ادعیه منسوب به حضرت عیسی (علیه السلام).

**حاصل کلام:** این داستان‌ها، هرچند برهان نیستند، اما می‌توانند منبه باشند. ما از جهت نظام‌مندی معارف، با گنجینه‌ای روبرو هستیم که به فرموده ابن سینا از امیرالمؤمنین (علیه السلام) سرچشمه گرفته است. با این حال، دقت در بیانات اهل بیت (علیهم السلام) نشان می‌دهد که مجموعه‌ای از معارف در کلام ایشان وجود دارد که نه ابن سینا، نه ابن عربی و نه دیگران به کُنه آن دست نیافته‌اند. این بیانات، جامع‌ترین و کامل‌ترین طریق عبودیت را ترسیم می‌کنند. بیانات اهل بیت (علیهم السلام) در معارف قرآنی، گنجی است که هنوز فلاسفه، عرفا، متکلمین، علمای اخلاق و مفسرین، ظرفیت کامل آن را درک نکرده‌اند.

## اختیار و امر تکوینی در مراتب بالای وجود

حال به بحث اصلی بازگردیم. قسمت اصلی دین، اعتباری و تعبدی نیست و مولویت حاکم بر آن نیز مولویت اعتباری نیست، بلکه تکوینی است. این مطلب نیازمند پردازش است که در موضعی به آن اشاره شد. پیش از پرداختن به نظر سایر بزرگان، باید گفت که حتی بر اساس دیدگاه بزرگانی چون شیخ صدوق، کلینی، مجلسی اول و دوم و فیض کاشانی، نظر آنان در اصل شناخت، تفاوتی با نظر مشهور ندارد، هرچند در جزئیات، مبانی دیگری دارند. این گروه از علما، که تعدادشان اندک است، معتقدند اعتبار در عقاید راه دارد، اما فقط در دوایر دور از مرکز، نه در شعاع اصلی آن که باید مورد اتفاق همگان باشد. این بزرگان نیز در اصل شناخت با مشهور اختلافی ندارند.

---

<sup>18</sup> به احتمال زیاد، منظور گوینده، کشیش ایتالیایی «آنتونیو بلسیتو» (Antonio Belsito) است که کتاب‌هایی در شرح زندگی و فضایل اهل بیت (علیهم السلام) از جمله «فاطمة الزهراء: ومضة من نور النبوة»، «زینب: بطة كربلاء» و «العباس: فارس كربلاء» به رشته تحریر درآورده است.

بنابراین در حیطه عقاید، دیگر مولویت اعتباری یا تشریعی وجود ندارد. با این حال، جوهر اعتبار، یعنی ملاکات واقعی، در آن نهفته است. برای مثال، استحقاق عقاب و ثواب که از بایسته‌های اعتبار است، در اینجا نیز وجود دارد؛ زیرا باعث و انگیزه اعتبار، یعنی ثواب و عقاب، از ذات آن برنمی‌خیزد، بلکه امری است که خداوند آن را آشکارا بیان کرده است. جان مولویت اعتباری نیز که همان احاطه و سلطه خداوند است، در اینجا به صورت تکوینی حاضر است.

**اشکال:** برخی فلاسفه یا عرفا در این تصور که ملائکه مجبورند، به خطا رفته‌اند. آنان نتوانسته‌اند حقیقت تکوین را به نحوی تبیین کنند که جایگاه اختیار در آن روشن شود. ایشان نتوانسته‌اند توضیح دهند که چگونه در محیط تکوین و نه در حیطه اعتبار، اختیار راه دارد.

**پاسخ:** در نظام تکوین، فرمان، آمریت، زجر و نهی وجود دارد، اما این‌ها اموری اعتباری نیستند، بلکه آمریت و زجری تکوینی هستند. جوهری که در منظومه اعتبار یافت می‌شود، ریشه و حقیقتش در منظومه اصلی وجود، یعنی تکوین، نهفته است. نهی تکوینی بدون آنکه اختیار را از میان بردارد، چگونه است؟ این مسئله‌ای است که فلاسفه و عرفا هنوز نتوانسته‌اند تصور درستی از آن ارائه دهند.

**نتیجه:** ما با امر تکوینی، نهی تکوینی، مولویت تکوینی و پاداش تکوینی روبه‌رو هستیم. هر آنچه در اعتبار وجود دارد، اصلش در تکوین است و اعتبار صرفاً نسخه‌ای از آن محسوب می‌شود؛ هیچ وجه اعتباری وجود ندارد مگر آنکه نسخه‌برداری شده از یک حقیقت تکوینی باشد. بنابراین، مجموعه احکام، امتداد احکام تکوینی است.

**سؤال:** چگونه احکام تکوینی از جانب خداوند صادر می‌شود ولی با اختیار و اراده مخلوقات منافاتی ندارد؟ این پرسشی است که حتی برای فلاسفه نیز به‌درستی حل نشده است.

**مثال:** برای تقریب ذهن، می‌توان به بیانات اصولیون، از جمله شیخ محمدحسین کمپانی<sup>19</sup> و شیخ محمدرضا مظفر<sup>20</sup> اشاره کرد. فرض کنید خداوند متعال به فرشته، آدم یا پیامبری می‌فرماید: «این کار را نکن». این نهی در بستر تکوینی اختیار خود آن فرد صورت می‌گیرد. اگر آن را انجام ندهد، پاداشش به صورت خودکار و تکوینی محقق می‌شود. این خود نوعی امر و زجر از سوی خداست، اما زجری که اختیار را از بین نمی‌برد. خداوند عمداً تکامل را جبری قرار نداده و امر او نیز جبری نیست. قرآن کریم در وصف ملائکه می‌فرماید: (بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ۝ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ) (الأنبياء: ۲۶-۲۷). در این آیات نفروده است: «وَهُمْ بِقَهْرِهِ مَجْبُورُونَ». این امر، امری تکوینی و سنت خداوند در میدان دادن به اختیار است، نه امری اعتباری یا جبری.

اگر به دیدگاه‌های فلاسفه درباره ملائکه مراجعه کنید، درمی‌یابید که ایشان آنان را مجبور می‌دانند. در حالی که تعالیم و حیانی، تکامل را در پرتو اختیار تبیین می‌کند، نه جبر. این مسئله برای فلاسفه و عرفا بسیار دشوار است که بپذیرند حتی در عوالم بالاتر از ملائکه نیز جبر حاکم نیست. اصل دین، حتی در عالم اسماء، بر این است که تکامل و کمال در بستر اختیار معنا می‌یابد. آنان خیال می‌کنند اختیار مستلزم وقفه و تأمل است، در حالی که چنین نیست.

<sup>19</sup> محمدحسین غروی اصفهانی (۱۲۹۶-۱۳۶۱ ق)، معروف به کمپانی، از فقها، اصولیان و فلاسفه بزرگ شیعه و از شاگردان برجسته آخوند خراسانی بود. کتاب نه‌ایة الدرایة فی شرح الکفایة از مهم‌ترین آثار او در علم اصول است.

<sup>20</sup> محمدرضا مظفر (۱۳۲۲-۱۳۸۱ ق)، فقیه، اصولی، فیلسوف و منطق‌دان شیعه و از اصلاح‌گران حوزه‌های علمیه بود. کتاب‌های اصول الفقه و المنطق او از متون درسی رایج در حوزه‌هاست.

**نکته:** خود فلاسفه بر متکلمین اشکال می‌کنند که معنای اختیار را به‌درستی درک نکرده‌اند، اما به نظر می‌رسد خودشان نیز در فهم معنای اختیار در مراتب عالی وجود، که دیگر به معنای درنگ و تأنی نیست، دچار خطا شده‌اند. مگر خود فلاسفه معترف نیستند که اختیار خداوند نیازی به تأنی و مکث ندارد؟ آیا این امر با قدرت اختیاری خداوند منافات دارد؟ خیر. معنای قدرت اختیاری خداوند این نیست که گاهی این‌سو و گاهی آن‌سو را برگزیند؛ بلکه یک حقیقت واحد و ثابت است.

همین قاعده درباره ملائکه، اسماء یا عوالم بالاتر مانند عرش نیز صادق است. عرش موجودی جامد نیست. آن‌گونه که از روایات و بیانات دینی برمی‌آید، اختیار، احساس و شعور عرش از جبرائیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل (علیهم السلام) و بلکه از همه انسان‌ها بالاتر است.<sup>21</sup> عرش وجودی زنده، سرشار از حیات، شعور و ادراکی شگرف و دارای قدرتی عجیب است. عظمت آن چنان است که جبرائیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل نیز توان درک کامل آن را ندارند. این موجود، سرشار از حیات و اختیار است، اما اختیار او به معنای مکث و تردید نیست. او نیز دین دارد، زیرا دین خدا در همه جا جاری است و مفهومی فراتر از شریعت و اجتماعات بشری دارد.

**خلاصه:** بنابر فرمایش بزرگان، احکام اعتقادی که شامل عالم اسماء، عالم عرش، فوق عرش، عوالم نور و دیگر مراتب وجودی است که در وحی دسته‌بندی شده‌اند، همگی در یک جریان اختیاری قرار دارند. در آن عوالم نیز امر و نهی به معنای تکوینی آن وجود دارد. عقوبتی بالاتر از جهنم و پاداشی فراتر از بهشت نیز متصور است، چنان‌که قرآن می‌فرماید: (وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ) (التوبة: ۷۲) و شاید امید به این رضوان، خود عذابی سخت‌تر از جهنم برای محرومان باشد.

**حاصل کلام:** دین یک واقعیت تکوینی است که بدون وحی نمی‌توان به آن پی برد و زبان وحی برای مخاطبانش، زبانی عقلی است. در عقاید، اعتبار راه ندارد؛ آمریت، متفق‌القول تکوینی است، مولویت تکوینی است، احکام تکوینی است و اختیار، جزا و زجر نیز همگی تکوینی و حقیقی‌اند و هیچ‌چیز در آن‌ها فرضی و اعتباری نیست.

**نظریه سوم در باب اعتبار:** در عقل عملی، علاوه بر نظریه مشهور و نظریه شیخ محمدحسین کمپانی که با دیدگاه ابن سینا مطابقت دارد، نظریه سومی نیز قابل طرح است. این نظریه که در طول سالیان اقامت در نجف پرورده شده، بر این اساس است که اعتبار، خود نوعی علم تکوینی اما اجمالی است. به عبارت دیگر، اعتبار راستین، همان علم تکوینی است، اما به نحو اجمال، نه تفصیل. فرق اعتبار با تکوین در این دیدگاه، فرق میان علم اجمالی و علم تفصیلی است. بنابراین نظریه، همه چیز به تکوین بازمی‌گردد.

**نتیجه نهایی:** چه این نظریه را بپذیریم و چه نظریات دیگر را، در نهایت تکوین، پایهریز اعتبار است و همه وجوه اعتبار، ریشه در وجوه تکوینی دارند. همان‌طور که همه بزرگان فرموده‌اند، هرچه هست، ارشاد و تنبیه به حقایق تکوینی است. در مقام ارشاد، دیگر سخن از نقص و ضعف یا قوت پراهرین عرفی نیست، بلکه هرچه هست، برهان است. از این رو، حتی اگر روایتی مرسل باشد، اما محتوای آن معقول و برهانی باشد، قابل اتکاست.

<sup>21</sup> در معارف شیعی، «عرش» صرفاً یک مکان فیزیکی نیست، بلکه مخلوقی عظیم، دارای حیات، شعور و اختیار توصیف شده که از حاملان و مقربان درگاه الهی است. برای تفصیل، ر.ک: مجلسی، محمدباقر. بحار الأنوار. مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ ق، ج ۵۵، باب «حقیقة العرش و الكرسي».

**نکته:** هم ابن سینا<sup>22</sup> و هم ملاصدرا<sup>23</sup> قبول دارند که اگر از طریق یقین، صدور مطلبی از خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) یا اوصیای او ثابت شود، این خود یک برهان اجمالی بر حقانیت آن است. با این حال، این برهان اجمالی کافی نیست و باید برای فهم برهان تفصیلی، خود گفتار را تحلیل و مبانی آن را درک کرد.

ضابطه، راه و سامانه عقل در اینجا این است. تعارض ظاهری در معارف مربوط به عدل الهی، شبیه تعارض در احکام عقلی است؛ ادراک آن عقلی و زبان آن نیز عقلی است.

**نکته:** وقتی گفته می‌شود زبان دین، زبانی عقلی است، مقصود این نیست که مبانی آن همان دستاوردهای عقلی بشری است؛ بلکه زبان آن، زبان تصور و تعقل است، اما مبانی آن، براهین ذاتی خود وحی است، نه آنچه فلاسفه یا عرفا ساخته‌اند. تکیه‌گاه این مبانی، ارشادی است که به آیات و روایات برهانی باز می‌گردد. زبان وحی، زبان عقل است، اما نه به این معنا که خداوند به نحو استبدادی علم را تحمیل کند. معنای آیه شریفه (...وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ...) <sup>24</sup> این است که خداوند از باب ربوبیت، علم ربوبی خود را به شما عنایت می‌کند تا ببینید و بفهمید.

علمی که از سوی خداوند افاضه می‌شود، یک درجه نیست. علم مانند نور، دارای مراتب است. خداوند در کنار علوم محدود بشری، علمی اقیانوس‌وار و سرشار را افاضه می‌کند. نهی از نزدیک شدن به شجره ممنوعه در بهشت نیز یک جلب تکوینی بود، نه مولوی اعتباری. روایات ما نیز بر این جنبه ارشادی تأکید دارند.

عرش موجودی ملکوتی و غیر یکپارچه است که ملائکه مقربین با تمام پروازشان، به کنه آن نمی‌رسند. این معنا در روایات مستفیض و متواتر آمده است.<sup>25</sup> عرش دارای احساس، شعور و قدرتی است که از جبرئیل (علیه السلام) نیز بالاتر است. عرش نیز هنگام نفخ صور فناپذیر نیست؛ در حالی که جبرائیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل (علیهم السلام) همگی می‌میرند، اما عرش باقی است. افزون بر این، عرش دارای اختیار است؛ البته نه اختیاری مانند اختیار ما، بلکه اختیاری متناسب با عظمت وجودی‌اش که از اتم نیز تواناتر است.

مسئله تکوین است؛ امر و نهی تکوینی است و دین حتی در جهنم نیز به معنای تکوینی آن جاری است. **اشکال:** آیا می‌توان گفت باب توبه در جهنم نیز باز است؟ و آیا ممکن است کسی که در دنیا جاهل به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده، در آنجا به نوعی از «بداء» به این معرفت دست یابد؟ **پاسخ:** این باب باز است. کسانی که با بغض اهل بیت (علیهم السلام) از دنیا نرفته‌اند و صرفاً جاهل بوده‌اند، حسابشان جداست. اینان بدتر از اصحاب تعبد نیستند.

<sup>22</sup> ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا (۳۷۰-۴۲۸ ق)، فیلسوف، پزشک و دانشمند بزرگ ایرانی که آثارش در فلسفه و پزشکی قرن‌ها در شرق و غرب تدریس می‌شد.

<sup>23</sup> صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (۹۷۹-۱۰۵۰ ق)، معروف به ملاصدرا و صدر المتألهین، فیلسوف بزرگ و بنیان‌گذار حکمت متعالیه.

<sup>24</sup> بخشی از آیه ۲۸۲ سوره بقره.

<sup>25</sup> برای نمونه ر.ک: صدوق، محمد بن علی. التوحید. تحقیق سید هاشم حسینی طهرانی، چاپ اول، جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ ق، ص ۳۲۷، باب ۵۱، ح ۱.

**سؤال:** آیا در «عالم ذر» که خداوند از انسان‌ها پیمان گرفت و فرمود: (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ...) (سوره اعراف: ۱۷۲) و بنا بر روایات، مسئله نبوت و ولایت نیز عرضه شد،<sup>۲۶</sup> می‌توان وجود «مستضعف» نسبت به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را تصور کرد؟

**پاسخ:** این حالات باید بررسی شود. اصولیون ضابطه‌ای دارند مبنی بر اینکه برخی حقایق آن عالم، در این دنیا منعکس می‌شود. وجود مستضعف در این دنیا می‌تواند کاشف از وجود نوعی استضعاف در آنجا باشد. عرضه هدایت به تمام موجودات یکسان صورت گرفته، ولی پذیرش و شناخت آن یک درجه نیست. مستضعف نیز امتحان می‌شود و برای رشد به دوره آموزش و آمادگی نیاز دارد تا عقل و ادراکش شکوفا گردد. فطرت در نهاد همگان وجود دارد، اما ممکن است شکوفا نشده باشد. در روایات آمده است که خداوند با تکتک انسان‌ها سخن گفته است،<sup>۲۷</sup> اما درجه این آشنایی و کیفیت آن باید بررسی شود.

**نکته:** بحث استضعاف این‌گونه قابل‌تقریر است که اصل مایه معرفت وجود دارد، اما هنوز شکوفا نشده و درک، کامل و قوی نیست. حجت بر همگان تمام شده است، اما کیفیت اتمام حجت و زمینه‌های سعادت و شقاوت اولیه، مسئله‌ای پیچیده است. از وجود مستضعفین در این دنیا، می‌توان کشف کرد که در عالم ذر نیز حجت به نحوی که راه هرگونه تغییر را ببندد، بر همگان تمام نشده است و راه برای تغییر همواره باز است.

---

<sup>۲۶</sup> برای نمونه ر.ک: کلینی، محمد بن یعقوب. *الکافی*. تحقیق علی‌اکبر غفاری، چاپ ۴، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۱۳۳، باب «فطرة الخلق علی التوحید»، ح ۳.

<sup>۲۷</sup> ر.ک: همان منبع، ج ۲، ص ۱۲، باب «أخذ الميثاق علی الخلق»، ح ۱.

## هشدار مهم

شماره صفحات در تمام منابع مذکور در پاورقی‌ها باید با نسخه‌های چاپی بررسی و تطبیق شوند.